

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید- سال پنجم- شماره سوم- پاییز ۱۳۹۸- شماره پیوسته ۲۵

شخصیت اسطوره‌ای نخل در باورها و داستان‌های جنوب (بوشهر و فارس) (ص ۱-۱۶)

ثریا آقایی برزآباد^۱، مهدی فاموری (نویسنده مسئول)^۲، محمد رضا معصومی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۲۸

چکیده

محیط جغرافیایی و اقلیم هر منطقه از عوامل مهم در شکل‌دهی باورها و افسانه‌های بومی آن منطقه است. در بینش اسطوره‌ای و عرفانی، همه موجودات جاندار بوده و قوه ادراک دارند. در آثار داستان‌نویسان جنوب، عناصر طبیعت به‌عنوان شخصیت‌های بازمانده از اساطیر کهن، در فضا سازی و پیشبرد جریان داستان نقش دارند. نخل یکی از این عناصر طبیعی است که نقش عمده‌ای در برخی از این داستان‌ها دارد. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی این آثار را بررسی می‌کند: رمان «من ببر نیستم پیچیده به بالای خود تا کم» از محمدرضا صفدری؛ داستان «پاس عطش» از علی صالحی؛ رمان «ساربان سرگردان» از سیمین دانشور؛ داستان «حنای سوخته» از شهلا پروین‌روح، داستان «سنگ‌های شیطان» از منیر و روانی پور و داستان «برگ هیچ درختی» از صمد طاهری. همچنین کوشش شده است با برشمردن صفات انسان‌واره نخل در این داستان‌ها، شواهدی نزدیک به کارکردهای این صفات، از متون اساطیری ارائه گردد. حاصل این پژوهش، شناخت حالات مختلف انسان‌وارگی درخت نخل در ادبیات و باورهای مردم جنوب است. نخل در این داستان‌ها ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که این درخت را بیشتر به آدمیان شبیه می‌کند تا گیاهان.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Email: soraya.aghayi@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Email: mehdifamoori@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

Email: masomi2525@gmail.com

کلمات کلیدی: اقلیم، اسطوره، نخل، روانی پور، صفدری، صالحی، دانشور، پروین روح

۱. مقدمه

اساطیر، میراث مشترک همه بشریت‌اند و انسان‌های بدوی در سرشت و شرایط زیستی اشتراکات بسیاری داشته‌اند. از سوی دیگر اسطوره‌ها از میان نمی‌روند بلکه همواره در ضمیر ناخودآگاه جمعی حضور دارند.

جریان داستان‌نویسی جنوب به‌شدت از باورهای بومی منطقه خود متأثر است و این باورها و اسطوره‌ها در آثار نویسندگان مطرح و صاحب‌سبک آن سرزمین بازتاب یافته است.

پژوهش اخیر، حوزه ادبیات اقلیمی جنوب؛ یعنی استان‌های فارس و مخصوصاً بوشهر را در بر می‌گیرد. بستر مستعد این سرزمین در زمینه‌های متعدد جغرافیایی و تاریخی، باعث زایش افسانه‌ها و اسطوره‌های بسیار شده است تا جایی که این خطه را می‌توان از غنی‌ترین مناطق فرهنگی در باورها و افسانه‌های محلی ایران دانست. باورها و افسانه‌های محلی جنوب در دست هنرمندان و نویسندگان خلاق آن خطه به مزیتی بدل شده که رئالیسم جادویی خاص آن مناطق و ادبیات اقلیمی ممتازی را در داستان‌نویسی معاصر فارسی رقم زده است.

شرایط اقلیمی و جغرافیایی جنوب، موقعیتی فراهم می‌آورد که ذهن ساده‌اندیش، کنجکاو، باورمند و هراسان مردم آن منطقه در مقابل هجوم طبیعت، محرومیت‌ها و فلاکت‌ها، به ساختن و پرداختن اسطوره‌ها و افسانه‌هایی دست بزنند و با اعمال و رفتار خویش و اجرای آیین‌ها، هم خود را با طبیعت هماهنگ کنند و هم به زعم خود از شر بلاهای طبیعی مصون بمانند. اسطوره در چنین فضاهایی کوشش برای درآمیختن و درک هستی و فراهستی است؛ دو جهانی که از هم جدا نیستند. «اساطیر به معنای اخص شرح ماجرای خدایان است» (باستید، ۱۳۷۰: ۲۱). در همین راستا می‌توان گفت اساطیر شرح جهانی است که در آن همه چیز زنده، فراعادی و فراطبیعی است.

از سوی دیگر، «اسطوره، تاریخ راستینی است که در سرآغاز زمان روی داده و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است. انسان جامعه باستانی با تقلید از کردارهای سرمشق‌گونه خدا یا قهرمانی اسطوره‌ای یا تنها با بازگویی ماجراجویی‌های آنان خود را از زمان فانی دور می‌کند و به شکل جادویی وارد زمان بزرگ، زمان مقدس می‌شود» (الیاده، ۱۳۸۲: ۲۴).

اسطوره‌ها میراث فرهنگی کهن بشری هستند. شناخت اسطوره‌ها کشف روابط بشر کهن با نظام کائنات و محیط اطراف خود است؛ حتی جهان‌بینی بشر باستانی و بدوی را روشن می‌کند. نیز باید دانست که انسان، موجودی پیچیده با نیازهای بسیار است که علم به‌تنهایی قادر به برآوردن نیازهایش نیست؛ از همین روی در بطن و کنه وجود هر انسان، حتی انسان مدرن، لایه‌هایی از تفکر و منش انسان عهد اساطیر وجود دارد؛ بلکه باید گفت انسان مدرن نیز دارای اسطوره‌های خاص خود است.

در هر روی، «اسطوره‌شناسی با بررسی مجموعه‌های اساطیری زنده یا مرده و فرا یافتن کیفیات عمومی و کلی آن‌ها در خدمت مردم‌شناسی فرهنگی قرار می‌گیرد و می‌تواند به علوم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخ، جغرافیای تاریخی، باستان‌شناسی، روان‌شناسی، مطالعات مربوط به دین‌شناسی و تاریخ فلسفه یاری رساند» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۴۵).

بشر اولیه در هرکجای جغرافیای جهان با طبیعت پیرامون خود برخورد مستقیم داشته و برای دفاع از خود در مقابل حوادث طبیعت و بهره‌برداری از امکانات محیط پیرامونش در حد توانایی ذهن ساده خود تدابیری می‌اندیشیده است. «قدمت حیات فرهنگی و تاریخی در نجد ایران، وجود پیوندهای عمیق فرهنگی میان سرزمین ما و دیگر مناطق آسیای غربی، مسلم بودن آمیزش فرهنگ‌های بومی و آریایی در نجد ایران و دره سند ... ما را بر آن می‌دارد تا نه تنها به مطالعه‌ای هم‌زمانی دربارهٔ هریک از مراحل حیات اساطیری سرزمین خویش بپردازیم، بلکه با بهره بردن از چنین اطلاعات وسیعی ... به بررسی در زمانی تفکر و اساطیر ایران و تحوّل آن در طی تاریخ نیز دست ببریم» (همان: ۳۷۷-۳۷۸).

تا آن‌جا که به موضوع مقاله حاضر مربوط می‌شود، باید گفت در تاریخ بشر، درختان و گیاهان همیشه مقدس بوده‌اند و نشانه‌های بسیاری از کهن‌الگویی گیاهان به‌جا مانده است. درختان، برخلاف دیگر عناصر محیطی و طبیعی، کمتر برای بشر ترسناک بوده‌اند؛ بلکه گاه فرشتگانی مهربان و حامی او شمرده می‌شدند. این نگاه، خاصه در بینش دینی تأیید و تقویت می‌گردد: «در مزدیسنا آسمان و آنچه در آن است ... و زمین و آنچه بر اوست ... مقدّس و معزّز است ... و به فرشتگان موکل هر یک از آن‌ها نماز برده شود ...» (پوردادود، ۱۳۷۷: ۱۹). در چنین دیدگاهی که همه چیز مقدّس و معزّز است، درخت نیز عنصری حیاتی و حتی پرستیدنی است. درخت و خاصه نخل تا اعماق زندگی و ذهن و عین بشر ایرانی عهد کهن نفوذ داشته تا آن‌جا که گفته‌اند «در تخت جمشید ... ستون‌هایی که سرش یک برجستگی دارد، این خرما است» (بهار، ۱۳۸۶: ۳۳۵).

۱-۱. پیشینه تحقیق

از جمله مقالاتی که به جستار حاضر نزدیک است، مقاله‌ای با عنوان «ره‌یافت میان فرهنگی به گیاه و درخت در اساطیر و ادبیات» است که به قلم فیروز فاضلی و دیگران (۱۳۹۲) به نگارش درآمده است. در این مقاله مبحثی با عنوان «گیاه تباری گیاه نسبی» مطرح شده است که یکی از اساسی‌ترین گرایش‌های اسطوره‌ای بشر به گیاه است.

مقاله «اسطوره‌شناسی نخل» به قلم ضابطی جهرمی (۱۳۹۳ب) از درخت نخل به‌عنوان درخت اسطوره‌ای، مقاومت، برکت و زندگی یاد می‌کند.

در مقاله «گیاه زندگی در ایران، میان‌رودان و مصر» به قلم صدرالدین طاهری و زهره سلطان مرادی (۱۳۹۲) به بررسی داده‌ها و اسناد کتاب‌خانه‌ای و موزه‌ای پرداخته شده است. در این پژوهش، نقش گیاه زندگی؛ از جمله امرداد، هوم، گوکرن، بس تخمک، مشی و مشیانه، برسم، درخت هولویو و ... از عصر نوسنگی تا دوره آهن در مکان‌های مزبور بررسی شده است. در این مقاله، نام گیاه زندگی نخل، فقط در اندیشه میان‌رودانی به طور مختصر آمده است. نگارندگان در این پژوهش، فرهنگ‌های ایران، میان‌رودان و مصر باستان را در ارتباط با یکدیگر و گاه همگرا و پیوسته ذکر کرده‌اند.

در مقاله «نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی با تأکید بر نقوش برجسته، فلزکاری و گچ‌بری» به قلم مهتاب مبینی و آزاده شافعی آمده است: «... دلیل عمده دیگر که در ایران باستان درخت خرما مقدس شمرده می شده، این است که میوه آن جنبه باروری داشته و در زمان هخامنشی و ساسانی به درخت زندگی معروف بوده است. درخت نخل علاوه بر باروری نماد پادشاهی نیز بوده است» (مبینی و شافعی، ۱۳۹۴: ۴۸).

کتاب درختان مقدس (۱۳۹۲) از وحیده بهرامی به معرفی درختان مقدس در قرآن و اساطیر پرداخته است.

۲. بحث

۲-۱. اسطوره نخل

در لغت‌نامه دهخدا در مدخل نخل به نقل از نزهة القلوب چنین آمده است: «درخت خرما شجره مبارک است و به آدمی نیک مانند است به طور و راستی و قد و امتیاز ذکر و اثنی و بوی طلع که به نطفه و شکل طلع که به مشیمه ماند و لیف که به موی آدمی ماند» (دهخدا، ذیل «نخل»). در این مدخل همچنین انواع نخل و ده‌ها بیت در خصوص کارکردها و جایگاه‌های متفاوت آن‌ها به‌عنوان شاهد آمده است؛ از جمله «نخل پیوند»، نحلی است که با نخل دیگر پیوند کرده باشد:

«دو دل از عشق چون با هم شوند بند یکی گردد دویی چون نخل پیوند» همچنین از «نخل طور» یا ایمن و «نخل مریم» نام برده‌اند. نخل ایمن یا نخل طور درختی است که حضرت موسی در وادی مقدس، مشتعل دید و از آن، نغمه «أنا إني ربك» شنید. این بیت از منجیک ترمذی شاهد این کاربرد است:

«اندر فضایل تو قلم گویی چون نخله کلیم بيمبر شد» (همان، ذیل «نخله کلیم»).

خداوند در آیه ۲۴ سوره ابراهیم، کلمه پاکیزه را به درخت پاکیزه تشبیه می‌کند: «ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء» (ای رسول ما ندانستی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان بر شود).

نخل، درختی است که تقدس آن، هم ریشه در مذهب دارد و هم در اساطیر باستانی. نام نخل در شانزده سوره از قرآن کریم آمده است؛ از جمله در آیه ۲۵ سوره حضرت مریم: «وَهُزِّي أَلْيُكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَلِيًّا» (ای مریم شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو بریزد)؛ بنابراین معجزه‌گری نخل را می‌توان اسطوره‌دینی دانست. بعضی از علما قطع کردن درخت نخل را حرام می‌دانند.

جالب‌تر از همه این که در اخبار نبوی، درخت خرما عمه نوع انسان خوانده شده؛ آن‌جا که فرموده: «أَكْرَمُوا عَمَّتِكُمُ النَّخْلَةَ فَأَتَمَّا خَلَقْتَ مِنْ بَقِيَّةِ طِينِ آدَمَ» (طوسی، ۱۴۱۳ ق: ۲۶). درخت خرما در مناطق اسلامی از هر جهت مقدس و محل توجه بوده است. درخت خرما نشانه‌ای کهن از پر باری و پیروزی و «از دیدگاه یونگ، نماد آنیماست» (سرلو، ۱۳۸۹: ۳۹۵).

۱-۱-۲. اسطوره نخل در باورها و داستان‌های جنوب

۱-۱-۲-۱. نخل در رمان «من ببر نیستم پیچیده به بالای خود تاکم»

در رمان من ببر نیستم پیچیده به بالای خود تاکم، اثر کاملاً بومی محمدرضا صفدری^(۱)، نخل شخصیتی جاندار با ویژگی‌های متعدد اسطوره‌ای شوی است؛ یعنی هم مؤنث است و هم مذکر، هم زن می‌خواهد از او بار بردارد و بچه‌دار شود و هم مرد برای آن‌که نحوست نابهنگام مرگ را از زنان خود دور کند، او را به عقد خود درمی‌آورد. این رمان که به سبک «رنالیسم جادویی» پرداخته شده، روایت زنان سردرگم، آواره و بی‌هویتی است که نمی‌دانند زنده‌اند یا مرده. زنان دل‌گریخته‌ای که در آب‌های روان و بر سر چاه‌های آب و در باغستان‌ها و بیابان‌ها سرگردان به دنبال گم‌شده‌های خود هستند. گم‌شده‌ای که خود هم به‌درستی نمی‌دانند چیست و هرگز هم به آن نمی‌رسند. «من ببر نیستم ... شرح کابوسی است در حال وقوع، با تمام شرایط و فضایی که ممکن است در یک کابوس وجود داشته باشد ...» (جان احمدیان، ۱۳۸۶: ۹۲).

در بخشی از این داستان، یکی از زنان خانه زاریولات وقتی از باغ برمی‌گردد، یک دول آب می‌کشد و بدنش را می‌شوید؛ اما ریشه‌های گیرکرده به موهایش را جدا نمی‌کند. «به دلش گذشت گناهکار می‌شود اگر با دست‌مالیدن به تن، ریشه‌های نخل به زمین بیفتند ... و گفت: "راستش اگر بگویم ریشه نخل مثل رگ و پی آدم است دروغ نگفته‌ام"» (صفدری، ۱۳۸۱: ۴۱).

صفدری در ادامه همین داستان در مورد زنان و نخل می‌گوید: «... گودرز چشمش می‌افتد به نخل که رویش به در خانه‌ای است که فریال در آن خوابیده. درخت به این خوبی که همیشه رویش به

همه‌جاست، در پسینگاه آن روز رویش به در خانه فریال است» (صفدری، ۱۳۸۱: ۷۲)؛ یعنی این نخل از اوضاع و احوال خانواده زارپولات باخبر است. او رفتارهای فریال را زیر نظر دارد.

نخل نه تنها عاشق است، بلکه به دلیل غلبه احساسات، دیوانه هم می‌شود. نخل زارپولات نیز دیوانه می‌شود. «زارپولات به باغبان بدگمان بود. باغبان گفت: "من چه گناهی کرده‌ام که نخل دیوانه شده؟"» (صفدری، ۱۳۸۱: ۱۰۱).

«فریال توی بهلاب می‌ایستد، برهنه است و از بس راه رفته بوده است تاول‌های پایش ترکیده است و نمی‌داند تشکچه و بالش کوچکی را که توی بغل گرفته کجا بگذارد انگار تنها کسی که رفت‌وآمد و بالش و تشکچه را توی بغل او دیده بوده است نخل است، سراسیمه می‌شود برمی‌گردد رو در روی نخل می‌ایستد می‌گوید: "تنها تو دیده‌ای که من چه کرده‌ام این راز پیش خودمان بماند. من که بمیرم تو زن چهارم شوهرم می‌شوی. می‌آیند تو را عقد می‌کنند. خدا کند تو زنده بمانی. خدا کند گرزهایت همیشه سبز بماند. می‌ترسم از بس آبت بدهند یک شب یا یک روز که مردم تو را بغل گرفته دیوانه بشوی دلم برای تو هم می‌سوزد نمی‌دانم برای چه میان این همه درخت می‌خواهند که تو زن شوهرم بشوی، برای چند روز یا صدسال تو دیگر زن شوهرم هستی. نفرین نمی‌کنم"» (صفدری، ۱۳۸۱: ۷۲-۷۳).

زن هنگامی که با نخل گفت‌وگو می‌کند آن را در هیأت درخت نمی‌بیند، بلکه رقیبی می‌بیند که هم دلش برای او می‌سوزد و هم به او حسادت می‌کند و می‌گوید نفرین نمی‌کنم از دیدگاه مذهبی نسبت ما به گل و آب می‌رسد و از دیدگاه باستانی و اسطوره‌ای به گیاهان. شاید این انسان‌وارگی گیاهان از همین باور ریشه دوانده است. «روزی که زن سوم زارپولات مُرد، زارپولات دست به دامن باغبان شد. باغبان هم راهکار را نشان داد تا همان گنتار (نخل) را برای خود عقد کند. برای این که زن چهارمش زنده بماند. فریال هم زنده ماند» (صفدری، ۱۳۸۱: ۱۰۲). «بخش‌هایی از اساطیر ابتدایی نمی‌میرند و ممکن است در بعضی لحظات بحرانی دوباره زنده شوند ... که اصطلاحاً آن را بیدارشدگی می‌نامند» (باستید، ۱۳۷۰: ۱۱۵).

در این داستان، نخل در هیأت و رفتار آدمی‌زاد دیده می‌شود. این دیدگاه می‌تواند به اسطوره گیاه‌نسبی در باورهای اسطوره‌ای ایرانیان بازگردد. «چون کیومرث درگذشت به سبب سرشت فلزین داشتن، هشت گونه فلز از اندام او پدید آمد. زر را سپندارمز فراز پذیرفت و چهل سال در زمین بود به سر چهل سال، ریواس گونه، مشی و مشیانه برآورده شدند، یکی به دیگر پیوسته و هم بالا و هم دیس ... پس از گیاه‌پیکری به مردم‌پیکری گشتند و روان مینویی اندر ایشان شد» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۲۷).

در داستان صفدری، زن گودرز تا چهل شب، نیمه‌های شب، عریان به باغ می‌رود. گودرز یک شب همسرش را می‌بیند که از درخت نخل بالا رفته و روی شاخه آن افتاده است و درحالی که گریه می‌کند با خودش می‌گوید دیده است که برق، سر بچه این نخل را زده است ... «گودرز دست‌های او

را از میان گرزهای خاردار کشید. سر و رویش خونین بود. او لیف‌های خرما را چنگ می‌کرد ... با دیدن موهای او که در دل نخل به گرزها و تارهای خشکیده پارینه پیچیده بود، گودرز پی برد که او می‌خواسته با آن نخل در هم پیچد. خمیده و مانده میان گرزها گفت: "دیگر نزدیک بود که آبتن بشوم کاش نمی‌آمدی" (صفدری، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶).

«گودرز او را پایین آورد. جامه به تن نداشت، گفت: خوب که نشدم. بچه همین نخل بود که برق زد گردنش پرید ... اگر من باشم نمی‌دانم چه کنم تو باد و تو باران با آن سر که توی آب افتاد» (صفدری، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶).

«گودرز پیش از این، هم زن دیوانه دیده بود و هم نخل دیوانه را. این ریخت و رفتار چیزی بود فراتر از دیوانگی ... زن نمی‌خواست پایین آورده شود یا کنده شود از نخل و لیف‌های توی دل نخل را چنگ می‌زد، کوشش هم نمی‌کرد که سینه‌ها را از نیش خار دور نگه دارد» (صفدری، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

امروزه نیز در طب سنتی از گرده درخت نخل به‌عنوان درمان ناباروری و نازایی استفاده می‌شود. گرده درخت نخل طبع گرم دارد. فرآورده‌های آن هم علاوه بر مصرف خوراکی، مهم‌ترین محصولات دارویی و درمانی بوده و هستند. درهرصورت، این که زنی می‌خواهد این‌گونه از نخل بارور شود علاوه بر تأثیر باورهای اسطوره‌ای، شاید تصور تحریف‌شده‌ای از اثربخشی میوه و محصولات نخل در تقویت باروری انسان باشد که در ذهن بشر قدیم به اسطوره باروری تبدیل شده است.

گفته‌اند «اسطوره‌ها سرنخ‌هایی برای امکانات معنوی زندگی بشرنده» (کمبل، ۱۳۹۱: ۱۹)؛ یعنی امکانات معنوی ضمیر ناخودآگاه جمعی. گاهی خاطرات به‌طور ناگهانی به ذهن ما هجوم می‌آورند بدون این‌که به آن‌ها فکر کرده باشیم. خاطرات جمعی بشر نیز چنین است. آن‌ها قرن‌هاست که در ضمیر ناخودآگاه ما جا خوش کرده‌اند و فقط منتظر جرقه‌ای حتی غیرارادی‌اند تا خود را از زندان ضمیر ما برهانند و در دنیای خارج از خیال‌ها نمود یابند. گاه نیز این خاطرات چنان ذهنی‌اند که هرگز جایی خارج از خیال برای آن‌ها متصور نیست و این ما هستیم که در دنیای بیرون و بر اساس تخیلات خود، نشانه حضوری برایشان می‌یابیم. این داستان‌ها را ما ساخته و پرداخته‌ایم. اعمال و رفتار شخصیت‌های خیالی را نیز ما مشخص می‌کنیم. درواقع بشر، نمایشنامه‌نویس یا فیلم‌نامه‌نویسی است که جریان بازیگری با همه اعمال و حرکات را برای بازیگران نامرئی خیالش به تصویری ذهنی درمی‌آورد و داستانی فراواقعی اما باورپذیر همچون یک حقیقت محض می‌آفریند. در همین راستا می‌توان گفت «اسطوره، تجلی انگاره‌های نمادین یا انگاره‌های استعاره‌ای، انرژی اندام‌های بدن در کشمکش با یکدیگر است ... مغز، یکی از این اندام‌هاست» (همان: ۷۳). کمبل به درستی افزوده است: «اسطوره، رؤیای عمومی جامعه است و رؤیا اسطوره خصوصاً» (همان: ۷۴). وی حتی عامل زمان را کنار می‌گذارد و می‌گوید: «ما خود یک کهن‌الگو هستیم» (همان: ۷۵).

در سوی دیگر «در دوره قرون وسطی این احساس وجود داشت که جهان را باید به گونه‌ای قرائت کرد که گویی برای شما پیام‌هایی دارد. اسطوره‌ها به شما کمک می‌کنند که پیام‌ها را بخوانید ... آگاهی‌ها را اسطوره‌ها برای شما به ارمغان آورده‌اند» (همان: ۷۱). باورها و اسطوره‌ها حلقه پیوند انسان و طبیعت و محیط‌اند. اگر این پیوندها و نگرش‌های دوستانه به طبیعت و محیط قطع شود، بشر قطعاً زیان خواهد کرد.

نارنج، دختر زاریولات یکی دیگر از زنان بدفرجام داستان، به گونه‌ای درگیر و گرفتار نخل است که می‌گوید: «نخل تو خواب هم ولم نمی‌کند» (صفدری، ۱۳۸۱: ۳۷۰). این سخن بیان‌گر آن است که آن نخل در زندگی‌اش حضوری انسان‌واره دارد و در خواب هم دست از سرش بر نمی‌دارد. داستان نخل فقط به زنان ختم نمی‌شود، گودرز، پسر زاریولات نیز شیفته نخلی می‌شود که سال‌ها پیش دیوانه شده بود. «گودرز نمی‌دانست چرا این نخل او را به شگفتی وامی‌دارد. نخلی که سال‌ها پیش دیوانه شده بود. بسیار خرم با گرزهای از هم گریزان در میانه دل. تاپ آن را در دست فشرد بغل باز کرد. تنگ آن را به سینه فشرد ... رفتار خاموش آب در دل شب، نخل را دیوانه کرده بود ...» (همان: ۱۲۳).

در این داستان، هم زن و هم مرد، با دو احساس و غرض متفاوت، نخل را همچون موجود زنده‌ای در آغوش می‌کشند. چه ویژگی‌ای به جز انسان‌پنداری می‌تواند آن‌ها را به چنین عکس‌العملی وادارد؟ «اسطوره، تاریخ راستینی است که در سرآغاز زمان روی داده و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است. انسان جامعه باستانی با تقلید از کردارهای سرمشق‌گونه خدا یا قهرمانی اسطوره‌ای یا تنها با بازگویی ماجراجویی‌های آنان، خود را از زمان فانی دور می‌کند و به شکل جادویی وارد زمان بزرگ، زمان مقدس می‌شود» (الیاده، ۱۳۸۲: ۲۴).

۲-۱-۱-۲. نخل در داستان «پاس عطش»

در کتاب پاس عطش از علی صالحی^(۲) تریلوژی نخل‌ها با سه عنوان جان نخل، خون نخل و دل نخل شکل گرفته است. این اثر، داستان کشاورزی به نام «خورشید» است که با مرارت و رنج‌های طاقت‌فرسا در زمینی لم‌پزرع، نخلستانی سرسبز به وجود می‌آورد. خورشید، ارتباط بسیار عاطفی و حتی غیرعقلانی با نخل‌های خود برقرار می‌کند؛ بیشتر وقت و عمر خود را صرف نخلستانش می‌کند و با نخل‌هایش حرف می‌زند. خورشید نگاهی انسان‌واره به نخل‌هایش دارد و آن‌ها را هم‌ذات خود می‌پندارد. تنها فرزندش مرتکب قتل می‌شود. خانواده مقتول در ازای آزادی پسر خورشید و خون‌بها، نخلستان او را طلب می‌کنند؛ اما خورشید زیر بار نمی‌رود؛ مثل این که فرزندان دیگرش را در ازای آزادی یک فرزندش از او مطالبه کرده‌اند. در این داستان، آیمیس در وجود همه عناصر طبیعت وجود دارد. خورشید همچنان به نخلستان می‌رود. او حتی شب‌ها در نخلستانش می‌خوابد. یک شب که در نخلستان کنار همسرش خوابیده است «شکر آوازش داد. چه صدایی هم داشت. خورشید دست از دور

گردن قمر برداشت... خورشید دست انداخت دور کمر شکر بالا رفت... می‌دیدم شاخه دل شکر چه طور می‌لرزد و از آن روز دیگر دل او از لرزیدن نایستاد و در باد و بی‌باد می‌لرزید و شکر را به خود می‌خواند... شکر دیوانه شده بود... بعضی از ما عاقبت نخل‌های دیوانه را... دیده بودیم و آن را شب‌ها برای هم بلند تعریف می‌کردیم؛ بلکه شکر بشنود و شاخه از هم بگشاید و دل نلرزد» (صالحی، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۷). برای درمان شکر، روش‌های درمانی متفاوتی به کار می‌برند، اما بی‌فایده است. «خار آوردند تا سر و کله شکر را دود دهند. بی‌فایده بود. پیرمرد کشاورز گفت گل روی سرش بمالید... هیچ شاخه سالمی برایش نگذاشتند. خورشید وقتی چشمش به شیرهای بیرون زده از شاخه‌های شکسته افتاد گفت "جان جان، دلت اومد این طوری سر خودت می‌آری... بگو آخه چه کم داری..." شکر تنها در باد لیکه کشید. چه لیکه‌ای و از آن به بعد کمر کج کرد و سر به پایین خم ماند... شکر دیگر شکلی شده بود که هیچ به درخت نمی‌رفت... تنش کج، شاخه‌های درهم، خورشید هر وقت خسته می‌شد زیر سایه شکر دراز می‌کشید و چشم در چشم شکر... دست می‌گذاشت بن گوش و شروه خواندن... چهچه بی‌امان بلبل‌ها همراهی می‌کردند، ناله خورشید را و ما دیدیم که شکر بی‌تاب شد، دست دراز کرد خورشید را در بغل کشید و پیچیده در شاخه‌ها بالایش کشید و برد و در میان دلش پنهان کرد و کاکل پریشان را دوباره به باد سپرد...» (همان: ۱۱۷-۱۱۸) یگانگی وجود انسان و جهان هستی مضمون اصلی این داستان است. صالحی برای چنین هدفی نخل را انتخاب می‌کند که بسیار به انسان شبیه است.

علی صالحی در داستان دیگری به نام «بار» از مجموعه داستان «لکه‌های گل»، از نخلستانی به اسم «باغ خدا» نام می‌برد؛ یعنی نخلستانی که مالکیت زمینی ندارد و متعلق به عموم مردم است. این می‌تواند نشانه‌ای از دیرینگی قداست درخت خرما باشد و این که نخل، درختی اهورایی است؛ پس نمی‌تواند هیچ مالکیتی جز خدا داشته باشد. «آن روز که همراه پدر، خرماهای نخلستان باغ خدا که متعلق به همه بود را چیده بودند و در بین راه بار از روی الاغ افتاد...» (صالحی، ۱۳۸۵: ۱۵).

شاید در فرهنگ جنوب و بخش‌هایی دیگر از سرزمین ما، تنها درختی که صفت عاشقی را به آن نسبت می‌دهند، نخل باشد. این وصف، شبیه آن چیزی است که خواجه نصیرالدین طوسی بیان کرده و پیش از این بخشی از آن را ذکر کردیم. وی تنها تفاوت درخت نخل و حیوان را در بی‌حرکتی درخت نخل می‌داند و می‌گوید: «درخت خرما به چند خاصیت از خواص حیوانات مخصوص است... و آن آن است که در بنیه او جزوی معین شده است که حرارت غریزی در او بیشتر باشد به مثابه دل دیگر حیوانات را، تا اغصان و فروع از آن روید چنان که شرایین از دل و در لقا و گشن دادن و بار گرفتن و مشابَهت به وی آن‌چه بدان بار گیرد به بوی نطفه حیوانات مانند دیگر جانوران است و آن که چون سرش ببرند یا آفتی به دلش رسد و یا در آب غرق شود هم شبیه است به بعضی از ایشان، و بعضی

اصحاب فلاحت خاصیتی دیگر یاد کرده‌اند؛ درخت خرما را از همه عجب‌تر آن است که درختی می‌باشد که میل کند به درختی و بار نمی‌گیرد از کشن هیچ درختی دیگر جز از کشن آن درخت و این خاصیت نزدیک است به خاصیت الفت و عشق که در میان دیگر حیوانات است. بر جمله امثال این خواص بسیار است درین درخت و او را یک چیز بیش نمانده است تا به حیوان رسد و آن انقلاع است از زمین و حرکت در طلب غذا)) (طوسی، ۴۱۳ق: ۲۵-۲۶).

۳-۱-۱-۲. نخل در داستان «ساربان سرگردان»

ساربان سرگردان رمانی از سیمین دانشور^(۳) با مضامین اجتماعی، سیاسی و تاریخی است. در بخشی از این داستان، ساربانی در کویر برای همراهان خود تعریف می‌کند: «نخل را کاشتم چند سالی گذشت و بار نداد. آبش دادم. نازش کردم. ماچش کردم. بی‌بی سروی جان کود به پایش ریخت. یک داس آورد و به درخت نشان داد و گفت: "اگر بار ندهی، سال دیگر با همین داس از جا می‌کنمت." گفت هرروز بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شوی و آبرویت می‌رود. من ضامن درخت شدم. گفت میرزا، قسم به چهارده معصوم سال دیگر می‌برمش. سال بعد درخت بچه کرد ...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۹۷). در این داستان به جای آن که بگوید میوه داد، می‌گوید «بچه کرد» و این تنها بازتاب نگاه انسان‌واره بودن و جاندار بودن درخت نخل است. درخت نخل، هم محبت را می‌فهمد و هم ترس و تهدید را. این در راستای همان مثالی است که درباره نگرش اسطوره ای نخل و ... بیان شد. مهرداد بهار در کتاب از اسطوره تا تاریخ می‌گوید: «در جهان ابتدایی، هر درخت، هر چشمه آب و هر علفی روح دارد» (بهار، ۱۳۸۶: ۳۱۵). باور به انسان‌واره بودن و خصیصه زایایی نخل، مضمون مشترک داستان‌های ارائه شده در مورد نخل، در این جستار است.

احمد ضابطی جهرمی در مقاله‌ای با عنوان «گیاه، اسطوره و هنر سنتی» آورده است: «مردم، به‌ویژه کهن‌سالان در برخی از نواحی جنوبی ایران، نوع زندگی و احساس انسان‌وار برای نخل قائل‌اند و رواج اصطلاحاتی نظیر نخل عاشق، نخل شیدا یا نخل غریب حکایت‌گر این است که نخل دارای احساساتی چون انسان است ... در شهرهای جنوبی استان فارس، اگر نخل تا چند سال ثمر نمی‌داد، مرد کهن‌سال یا ریش‌سفیدی را می‌آوردند تا با نخل گفت‌وگو کند و با نصیحت و گرامیداشت، دل درخت را به دست بیاورد، زیرا معتقد بودند ... (نخل) به علت بی‌احترامی قهر کرده و باید با زبان خوش، دل او را به دست آورد. در زادگاهم جهرم به یاد دارم، زمانی که نخلی در حیاط خانه‌ای برای اولین بار خوشه می‌آورد ... صاحب‌خانه به او آینه و شمعی نشان می‌داد ...» (ضابطی جهرمی، ۱۳۹۳الف). این نگاه تقدس‌آمیز به درخت، در بعضی مناطق به باور معجزه‌گری درخت می‌انجامد؛ همچنان که این باور هنوز در یاسوج به قوت خود باقی است. در این منطقه، زنان در شدت گرفتاری و ناامیدی چارقده، لچک، یا کهنه (روسری) خود را به درختی دخیل می‌بندند و تا برطرف نشدن مشکل آن گره را باز

نمی‌کنند. در داستان سرریزون که محتوای بومی (لری) دارد نیز آمده است: «پیرزن کارهای زیادی داشت. از خوابی که شب قبل دیده بود ... قبل از آن که به کسی چیزی بگوید، لچکش را از شاخه بید لب جوی آویزان کرده بود. بعد زیر همان درخت ورد و دعا خوانده بود» (محمودی نورآبادی، ۱۳۸۸: ۴۵).

۴-۱-۱-۲. نخل در داستان «همزاد» از مجموعه داستان حنای سوخته

در این داستان از شهلا پروین‌روح^(۴)، زنی به درخت خرماي حیاط خانه‌اش بدبین می‌شود و اصرار می‌کند همسرش درخت نخل را قطع کند. مرد می‌خواهد او را از این تصمیم منصرف کند. زن ادعا می‌کند نخل همزاد اوست. مرد برای این که دل زن را به رحم آورد، می‌گوید: «یادت نیست، همین پارسال بر اولش را داد. تور بر سرش انداختیم و عروسش کردیم، از خانه همسایه برایش بر نر آوردیم و روی کاکلش پاشیدیم. چه قدر سکه و نقل و نبات سرش ریختیم، مطرب آوردیم» (پروین‌روح، ۱۳۷۸: ۵۲). زن راضی نمی‌شود و مرد مجبور می‌شود نخل را قطع کند. نخل را به سختی قطع می‌کنند. «چهار نفر را گذاشتیم. شکستند تا به میانه رسیدند. تیغه تبرهایشان که به هم رسید صدای فریاد، زمین و زمان را برداشت» (همان: ۵۲). این خانواده بعد از این اتفاق، دیگر روی خوش زندگی را نمی‌بینند. نحوست قطع کردن درخت سبز، هنوز هم در باورهای شفاهی مردم حضور دارد. تقدس درخت در بعضی از مناطق حتی منشأ ایجاد زیارتگاه‌ها و مراد دهنده‌هایی می‌شود که مردم برای طلب حاجات به آن درختان دخیل می‌بندند و در اطراف آن‌ها شمع و چراغ روشن می‌کنند؛ به عنوان مثال می‌توان از امامزاده پیرکناری در شهرستان گچساران نام برد.

۵-۱-۱-۲. نخل در داستان «سنگ‌های شیطان»

منیرو روانی‌پور^(۵) در داستان «سنگ‌های شیطان» نگاه خود را از دریا برمی‌گرداند و متوجه دیگر عناصر محیط خود می‌کند. این داستان نیز دربردارنده بخشی دیگر از باورها و اعتقادات مردم بوشهر است. در بخشی از این داستان آمده است: «جن پیر گاهی به میان نخلستان می‌رود. گیسوان نخل‌ها را می‌کشد تا موسم خارک و رطب، کله‌ای از ثمره خود را به گناهکاران ندهند و هر دانه خرما در دهان گناهکاران خرنگ آتش شود» (روانی‌پور، ۱۳۶۹: ۹). نه تنها بشر بلکه حتی اجنه نیز زنده‌بودن نخل را باور دارند و این اعجاب‌انگیز است.

در این داستان می‌بینیم که مردم وارد دنیای اجنه شده‌اند و از دریچه ذهن و خیال آن‌ها به نقل داستان پرداخته‌اند. مردم باورها و تصورات خود درباره درخت نخل را حقیقت به شمار می‌آورند و بر این اساس، این باورها را به موجودات نامرئی که حضورشان را در اطراف خود قطعی می‌دانند، تعمیم

می‌دهند. هم‌ذات‌پنداری و داشتن حس مشترک با درخت نخل باعث شده، عامل ترسشان را به جان او بیندازند.

انسان از دیرباز علاوه بر حُسن همجواری و همزیستی با عناصر محیط پیرامون خود رابطه‌ای ورای عوامل یاد شده با این عناصر برقرار می‌کرده و حتی گاه نوعی «توتم» محیطی برای خود می‌ساخته است. این اقبال و توجه با باورهای اساطیری گره خورده است و منشأ داستان‌پردازی‌های عمیقی در مورد درخت نخل شده است. «مراسم عروس کردن درخت نخل ماده در نخستین گرده‌افشانی آن همواره با آوازهای بومی در خوزستان، بریدن گاه‌به‌گاه درخت نر برای دفع شیطان و بلایا و بافتن ریسمانی از لیاف آن برای ریش سفید روستا در بوشهر و اعتقاد مردم برازجان و دشتستان بر این که هرگاه درخت خرمايي میوه ندهد افعی در ریشه‌اش لانه کرده است» (لاهیجی، ۱۳۶۴: ۱۶۸، نقل شده در طاهری و باستانی، ۱۳۹۲: ۴) گواه بر این مطلب است.

۶-۱-۱-۲. نخل در داستان «برگ هیچ درختی»

«برگ هیچ درختی» اثر صمد طاهری^(۶)، نویسنده آبادانی ساکن شیراز است. در بخشی از این داستان، قصه پیرزنی به نام بی‌بی نقل می‌شود که پسرش سیاوش را کشته‌اند و او جسدش را در باغچه خانه خودش دفن کرده است. پس از چندی بی‌بی، طی مراسم و آیینی خانوادگی، در همان باغچه گودالی می‌کند و تعداد زیادی هسته خرما را که در طول سال‌های پس از مرگ سیاوش جمع کرده، در محل دفن او می‌کارد. بی‌بی آن درخت را درست مانند پسر از دست رفته‌اش می‌بیند و با او مانند سیاوش رفتار می‌کند. در بخشی از داستان می‌خوانیم: «نخل، حالا هفت ساله است. اولین سالی است که ثمر داده. عمه کوکب گفت: وقتی پیش از عید نوروز ده دوازده تا دول درآورد، بی‌بی گفت خدایا شکر که نمردم و عروسی سیاوش رو دیدم. بعد از عید نوروز بابابزرگ زائر خضر را آورده آنجا تا از نخل بالا برود و دول‌ها را که شکافته بودند، بو بدهد و بارور کند. زائر خضر گفته بود من همه عمرم را نخل‌داری کرده‌ام اما تا حالا چنین نخلی ندیده‌ام. عمه کوکب گفته بود این نخل از هسته ده پانزده رقم خرماهای مختلف عمل آمده و اسمش سیاوش است. زائر خضر خندیده بود و رفته بود...» (طاهری، ۱۳۹۸، ۶۶).

بی‌بی حتی سهم نخل را از نذری فراموش نمی‌کند: «ساعتی پیش از غروب آفتاب، پختن نان شیرین به پایان رسید و بی‌بی دوباره برگشت سر سجاده‌اش. تسبیح دانه‌چوبی‌اش را دست گرفت و گفت: «رحمان سه‌تای اولی سهم کاکات سیاوشه. ببر بهش بده.» (همان: ۶۷).

۳. نتیجه‌گیری

اقلیم جنوب خاستگاه باورها و افسانه‌های پرمایه‌ای است که ریشه در اساطیر کهن ایران زمین دارد. شناخت هیچ جامعه‌ای بدون شناخت زیرساخت‌های فرهنگی آن جامعه میسر نخواهد بود. این تصور که عصر اسطوره‌ها به سر آمده است و باید آن‌ها را به‌طور کامل کنار گذاشت، تصور باطلی است؛ زیرا اعتبار و دوام هر فرهنگی به ریشه آن است. نگاه ما به هستی، جهان، انسان و جامعه تا حد زیادی از اسطوره‌هایمان تأثیر می‌پذیرد؛ علاوه بر این، بخشی از افعال و کردار ما غیرارادی و تحت تأثیر ضمیر ناخودآگاه است؛ یعنی همان‌جا که اسطوره‌ها و باورها کمین کرده‌اند تا با تلنگری از استتار هزاران ساله سر برآند و خود را عرضه کنند. اسطوره‌ها فراتر از باورهای قومی و منطقه‌ای و معمولاً پدیدارند. آن چه در این پژوهش حائز اهمیت است، رسالتی است که داستان‌نویسان جنوب خاصه اقلیم بوشهر، هنرمندانه از عهده آن برآمده‌اند. آن‌ها بن‌مایه و محتوای داستان‌هایشان را از باورها و افسانه‌های بومی خود گرفته و نوعی ژانر ادبی به وجود آورده‌اند. در واقع مهر ادبیات اقلیمی در عرصه داستان‌نویسی معاصر فارسی به نام داستان‌نویسان جنوب نقش بسته است. داستان‌نویسان خطه جنوب، به‌خصوص بوشهر، خلأ از خودبیگانگی فرهنگی و بی‌توجهی به میراث فرهنگی گذشتگان را پر کرده‌اند و به داستان‌نویسی اقلیمی معاصر هویت بخشیده‌اند.

حاصل این پژوهش، شناخت حالات مختلف انسان‌وارگی درخت نخل در ادبیات و باورهای مردم جنوب است. نخل در این داستان‌ها همچون فرزند، گرمی داشته می‌شود؛ برایش عروسی می‌گیرند و هنگام زایایی و تولید اولین ثمره آن، برایش جشن می‌گیرند. نخل به محبت و ترس پاسخ می‌دهد؛ عاشق می‌شود؛ دیوانه می‌شود؛ اگر سرش را بزنند می‌میرد و در کل ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که بیشتر به صفات آدمی شبیه است تا صفات گیاهان.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدرضا صفدری متولد ۱۳۳۲ شهرستان دشتی (خورموج) از توابع استان بوشهر. آثار داستانی صفدری عبارت‌اند از مجموعه داستان‌های سیاسیو (۱۳۶۸)، تپله آبی (۱۳۷۷) با شب یکشنبه (۱۳۹۶) و رمان‌های من بیر نیستم پیچیده به بالای خود تا کم (۱۳۸۱) و سنگ و سایه (۱۳۹۲).
- ۲- دکتر علی صالحی متولد ۱۳۴۷ روستای فاریاب از توابع استان بوشهر. آثار داستانی صالحی عبارت‌اند از مجموعه داستان‌های کولی عاشق (۱۳۸۰)، لکه‌های گل (۱۳۸۵)، پاس عطش (۱۳۹۲) و رمان‌های مسئله زن‌ها بودند (۱۳۸۷) و یزله در غبار (۱۳۹۳).

۳- سیمین دانشور (۱۳۰۰ - ۱۳۹۰) متولد شیراز. مجموعه داستان‌های آتش خاموش (۱۳۲۷)، شهری چون بهشت (۱۳۴۰)، به کی سلام کنم؟ (۱۳۵۹) و از پرنده‌های مهاجر پیرس، (۱۳۷۶) و رمان‌های سووشون (۱۳۴۸)، جزیره سرگردانی (۱۳۷۲) و ساریان سرگردان (۱۳۸۰).

۴- شهلا پروین روح متولد ۱۳۳۵ شیراز. آثار داستانی وی عبارت‌اند از مجموعه داستان‌های حنای سوخته (۱۳۷۸) و تنها که می‌مانم (۱۳۸۳) و رمان طلسم (۱۳۸۰).

۵- منیرو روانی‌پور متولد دوم مردادماه ۱۳۳۳ محله جفره از محلات قدیمی و ساحلی بندر بوشهر. آثار داستانی وی عبارت‌اند از گنجشک و آقای رئیس‌جمهور (۱۳۵۹) مجموعه داستان‌های کنیز و (۱۳۶۷)، سنگ‌های شیطان (۱۳۶۹)، سیریا سیریا (۱۳۷۲)، زن فرودگاه فرانکفورت (۱۳۸۰) و نازلی (۱۳۸۱) و رمان‌های اهل غرق (۱۳۶۸)، دل فولاد (۱۳۶۹) و کولی کنار آتش (۱۳۷۸)

۶- صمد طاهری، زاده ۱۳۳۶ در آبادان. سال‌هاست که ساکن شیراز است. از آثار او سنگ و سپر (۱۳۶۸)، شکار شبانه (۱۳۷۰)، زخم شیر (۱۳۹۶) و برگ هیچ درختی (۱۳۹۸) است.

منابع

کتاب‌ها

- الیاده، میرچا (۱۳۷۸)، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: نشر قطره.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۲)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، چاپ سوم، تهران: علم.
- باستید، روژه (۱۳۷۰)، دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، پژوهش در اساطیر ایران، چاپ اول (ویراست دوم پاره نخست)، تهران: انتشارات آگاه.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶)، از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چاپ پنجم، تهران: نشر چشمه.
- بهرامی، وحیده (۱۳۹۲)، درختان مقدس، نشر برداشت.
- پروین روح، شهلا (۱۳۷۸)، حنای سوخته، تهران: آگاه.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، یشت‌ها (اوستا، یشت‌ها)، جلد اول، تهران: اساطیر.
- جان احمدیان، فرشید (۱۳۸۶)، فرهنگ داستان‌نویسی بوشهر، چاپ اول، بوشهر: شروع.
- دانشور، سیمین (۱۳۸۰)، ساریان سرگردان، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، جلد چهاردهم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

- روانی‌پور، منیرو (۱۳۶۹)، سنگ‌های شیطان، تهران: نشر مرکز.

- روزنبرگ، دانا (۱۳۷۹)، اساطیر جهان، داستان‌ها و حماسه‌ها، ترجمه غلامحسین شریفیان، جلد اول، چاپ اول، تهران: اساطیر.

- سرلو، خوان ادوارد (۱۳۸۹)، فرهنگ نمادها، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: داستان.

- صالحی، علی (۱۳۸۵)، لکه‌های گل، چاپ اول، تهران: ققنوس

- صالحی، علی (۱۳۹۲)، پاس عطش، تهران: نشر ثالث.

- صفدری، محمدرضا (۱۳۸۱)، من ببر نیستم پیچیده به بالای خود تاکم، چاپ اول، تهران: قصه.

- طاهری، صمد، (۱۳۹۸)، برگ هیچ درختی، چاپ اول، تهران: نشر نیماژ.

- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۱۳ ق)، اخلاق ناصری، چاپ اول، انتشارات علمیه اسلامی.

- کمبل، جوزف (۱۳۹۱)، قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.

- گرین، ویلفرد و دیگران (۱۳۷۶)، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر، نقل از طاهری، سلطان مرادی (۱۳۹۲)، «گیاه زندگی در ایران، میانرودان و مصر باستان».

- محمودی نورآبادی، محمد (۱۳۸۸)، سرریزون، چاپ اول، تهران: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران.

مجلات

- طاهری، صدرالدین و سلطان مرادی، زهره (۱۳۹۲)، «گیاه زندگی در ایران، میانرودان و مصر باستان»، هنرهای زیبا، دوره ۱۸، شماره ۲، صص ۱-۱۵.

- فاضلی، فیروز و دیگران (۱۳۹۲)، «ره‌یافت فرهنگی به گیاه و درخت در اساطیر و ادبیات»، ادب پژوهی، شماره ۲۳، صص ۹-۳۳.

- لاهیجی، شهلا (۱۳۶۴)، «افسانه درخت هولوپو، نامه فرهنگ ایران»، تهران: بنیاد نیشابور، نقل از طاهری سلطان مرادی (۱۳۹۲)، «گیاه زندگی در ایران، میانرودان و مصر باستان».

- مبینی، مهتاب و شافعی، آزاده (۱۳۹۴)، «نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی (با تأکید بر نقوش برجسته، فلزکاری و گچ‌بری)»، جلوه‌های هنر، شماره ۱۴، صص ۴۵ - ۶۵.

منابع اینترنتی

- ضابطی جهرمی، احمد (پنجشنبه، ۲۴ مهر ۱۳۹۳ الف)، «گیاه، اسطوره و هنر سنتی»،
.Rasekhoo.net
- ضابطی جهرمی، احمد (چهارشنبه، ۲۳ مهر ۱۳۹۳ ب)، «اسطوره‌شناسی نخل»،
.Rasekhoo.net